

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال هفتم، شماره‌ی سیزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۸

(صص: ۲۲-۵)

«رهای از خویشتن» در شعر فروغ فرخ‌زاد

دکتر خدابخش اسداللهی*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

چکیده

مسئله‌ی اساسی در این مقاله، رهای از خویشتن در شعر فروغ فرخ‌زاد است. این مفهوم همچون سایر عواطف و احساسات بشری، جزء درون‌مایه‌های اصلی شعر معاصر فارسی به شمار می‌رود. نگارنده در دو بخش سعی کرده تا مفهوم رهای از نفس خویشتن را در شعر فروغ نشان دهد. در بخش اول جلوه‌هایی از شعر وی را که تجلی‌گاه همین مفهوم است - با بحث از پنج مشخصه: احساس همدلی، دانش و بینش، تردیدها، بی‌تعصبی و خودداری از بیان احساسات فردی تبیین می‌نماید. در بخش دوم هشت عامل مهم را به‌عنوان عوامل ایجاد رهای از خویشتن در شعر شاعر برمی‌شمارد - که عبارت‌اند از: عشق، آرمان‌خواهی، تعهد نسبت به زندگی، خداپاوری، تنهایی و خلوت‌گزینی، درد و رنج، مرگ‌طلبی، شاعری.

*Email: asadollahi@uma.ac.ir

هدف مقاله آن است که خواننده با تأمل در نمونه‌های شعری فروغ و نیز مباحث مربوط دیگر - که در بخش‌های مختلف مقاله‌ی حاضر آمده است - میزان رویکرد و توجه فروغ را نسبت به مفهوم رهایی از خویشتن دریابد و بتواند به تجزیه و تحلیل این رویکرد از نگاه دیگر شاعران معاصر بپردازد.

واژگان کلیدی: فروغ فرخزاد، رهایی از خویشتن، شعر فارسی، احساسات فردی.

مقدمه

صرف نظر از بهره‌گیری شعر فارسی معاصر از برخی ویژگی‌های شعر دوره‌ی مشروطیت و خودنمایی در برخی از مضامین نو (آرین پور، ۱۳۷۶: ۵۷۷ و شفیع کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۳، ۳۵)، انسان‌گرایی و پرداختن به مفاهیم و دغدغه‌های عمیق و ریشه‌دار انسان (اگزیستانسیال) از جمله درون‌مایه‌های رایج شعر معاصر است که توسط شاعران و متفکران معاصر بومی شد و با شرایط فرهنگی ما سازگار گردید و خود را نشان داد. بسیاری از شاعران این دوره به این نتیجه رسیدند که در شعر خود میان انسان و طبیعت، این‌همانی و یگانگی ایجاد کنند؛ اما هر کسی از منظری و با ذهنیتی خاص (زرقانی، ۱۳۸۴: ۳۷۳ و صانع پور، ۱۳۷۸: ۱۷).

فروغ فرخزاد از جمله شاعران مسیر نیمایی است که همواره سعی می‌نماید با غنی کردن درون‌مایه‌ی شعر خود از احساسات و خواسته‌های عام انسانی، آن را مقبول خاطر خاص و عام سازد. یکی از این مفاهیم اصیل انسانی - که «فروغ»، به‌شدت، تحت تأثیر آن بوده و داخل متن زندگی او نیز شده است - «رهایی از خویشتن» است که با وجود نگارش برخی از کتاب‌ها و مقالات سودمند، هنوز حق آن را ادا ننموده‌اند و شایسته‌ی بررسی و تحقیق است.

۱- پیدایش عبارت «رهایی از خویشتن»

به گفته «تی. اس. البوت»، شاعر و منتقد آمریکایی انگلیسی‌الاصل قرن بیستم، عبارت «رهایی از خویشتن» برای اولین بار در یکی از نامه‌های «جان کیتس»، شاعر انگلیسی قرن نوزدهم خطاب به برادران خود، «جورج» و «تامس» به کار رفته و به همین سبب وی از نامه‌های او، به‌عنوان

مهم‌ترین نامه‌هایی یاد می‌کند که تاکنون یک شاعر انگلیسی نوشته است. «کیس» عبارت «رهایی از خویشتن» را این‌گونه تعریف می‌کند:

«توانایی قرار گرفتن میان تردیدها و اسرار و عدم اطمینان‌ها، بدون آنکه در پی واقعیت باشیم» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۲۸۸).

جلوه‌هایی از شعر فروغ به‌عنوان تجلی‌گاه مفهوم رهایی از خویشتن

۱- احساس همدلی و صمیمیت

فروغ با همه‌انسان‌ها اعم از خانواده‌خود، معشوق و مردم کوچه و بازار، حتی بدترین آن‌ها، احساس یکی بودن و یگانگی دارد. مثلاً از اینکه ذهن باغچه (خانواده) از خاطرات سبز خالی شده، متأسف است و نسبت به گل‌های این باغچه احساس ترحم می‌کند (فروغ فرخ‌زاد، ۱۳۷۹: ۴۱۲، ۴۵۵). همچنین وی احساسات مخاطبان را به حال گنجشکان عاشق، گل‌ها، ماهی‌ها، حیاط خانه، حوض، ستاره‌ها و دیگر موجودات دارای شخصیت، برمی‌انگیزد (همان: ۴۱۳، ۴۴۹). این‌گونه احساس یگانگی با انسان‌ها و موجودات زنده تنها از دست کسی برمی‌آید که از نفس خود رها شده‌باشد.

طبق نظر «اونامونو» دوست داشتن آفریدگان خدا و شفقت بر آن‌ها در حکم این است که خدا را در آنان دوست می‌داریم و به او شفقت می‌ورزیم (اونامونو، ۱۳۸۵: ۲۷۲-۲۷۰).

فروغ فرخزاد جمع دوستان و محیط کوچکی دارد؛ اما رابطه‌ی دوستانه‌اش عمیق و بادوام است. وی در بیان این ارتباط عمیق و صمیمی از الفاظی نظیر کوچک و معانی که نسبت به او ایجاد ترحم و صمیمیت کند، استفاده می‌کند:

من / پری کوچک غمگینی را / می‌شناسم که در اقیانوسی مسکن دارد ... (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۴۱۹). حرفی به من بزن / آیا کسی که مهربانی یک جسم زنده را به تو می‌بخشد / جز درک حس زنده بودن از تو چه می‌خواهد؟ (همان: ۴۴۸).

مرا پناه دهید ای زنان ساده کامل / که از ورای پوست، سرانگشت نازکتان / مسیر جنبشی
کیف آور جنینی را / دنبال می‌کند ... (همان: ۳۸۱).

و من به آن زن کوچک برخوردارم / که چشم‌هایش مانند لانه‌های خالی سیمرغان بودند / و
آن چنان که در تحرک ران‌هایش می‌رفت / گویی بکارت رؤیای پرشکوه مرا / با خود به سوی
بستر شب می‌برد (همان: ۴۳۱).

فروغ بر این اعتقاد است که دوست داشتن زیباست و این امر مهم و زیبا عاقبت اندیشی
را بر نمی‌تابد:

آری آغاز دوست داشتن است / گرچه پایان راه ناپیدا است / من به پایان دگر نیندیشم / که
همین دوست داشتن زیباست (همان: ۱۶۳).

۲- دانش و بینش فروغ

به عقیده‌ی کیتس هر دانشی ممکن است موجب گشایش گردد. بنابراین احساساتی که
همراه با دانش است با احساساتی که بی‌بهره از علم و دانش باشد، متفاوت است (مقدادی،
۱۳۷۸: ۲۹۰).

به قول استاد شفیعی کدکنی فروغ هم صاحب بینش هنری و هم دارای دانش هنری است و
آن دو مکمل همدیگرند (جلالی، ۱۳۷۲: ۴۱۰). وی در سایه علم و دانش توأم با احساسات و
بینش خود، بی‌هیچ بیم و هراسی در آسمان‌ها پرواز کرده و جاودانه شده است. در حالی که به
اعتراف او، پیش از تحصیل چنین علم و دانشی در اوج آفرینش هنری قرار نداشت:

چه دور بود پیش از این زمین ما / به این کبود غرغره‌های آسمان / کنون به گوش من دوباره
می‌رسد / صدای تو / صدای بال برفی فرشتگان / نگاه کن که من کجا رسیده‌ام / به کهکشان به
بیکران به جاودان (فرخ زاد، ۱۳۷۹: ۳۰۰).

او در همین اوج‌هاست که به برکت عشق با باده‌ی امواج، قابل شستشو و از تمام
خودخواهی‌ها و خودمحوری‌ها رها می‌شود:

کنون که آمدیم تا به اوج‌ها / مرا بشوی با شراب موج‌ها / مرا بیچ در حریر بوسه‌ات / ... /
مرا دگر رها مکن / مرا از این ستاره‌ها جدا مکن (همان: همان صفحه).

همچنین در سایه ی بیش عمیق هنری خود راز دره‌ها را که بر روی قلّه‌های کوه بر سنگ‌های
سهمگین کنده‌اند، کشف می‌کند و در خاموشی ویرانه‌ها، زیبایی را درک می‌کند و «هیچ» را هم
که همچون پادشاهی بر اسب زرد بالدار خود راه می‌پیماید، می‌بیند:

خاموشی ویرانه‌ها زیباست (همان: ۳۱۴)

ما بر زمینی هرزه رویدیم / ما بر زمینی هرزه می‌باریم / ما هیچ را در راه دیدیم / بر اسب
زرد بالدار خویش / چون پادشاهی راه می‌پیمود (همان: ۳۱۵).

فروغ گاهی به واسطه ی بیش و دریافت فرامادی خود، از آینده خود و جهان خبر می‌دهد
که اغلب تاریک و ناگوار است:

مرگ من روزی فرا خواهد رسید: / روزی از این تلخ و شیرین روزها / روز پوچی همچو
روزان دگر / سایه ای زامروزها دیروزها ... (همان: ۲۸۳ - ۲۸۰).

در شعر زیر شکل پیری خود را در مادرش می‌بیند و به او سلامی دوباره می‌دهد:

به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد / ... / به مادرم که در آینه زندگی می‌کرد / و شکل
پیری من بود (همان: ۴۱۱ - ۴۱۰).

آن گاه / خورشید سرد شد / و برکت از زمین رفت / و سبزه‌ها به صحراها خشکیدند / و
ماهیان به دریاها خشکیدند / و خاک مردگانش را / زان پس به خود نپذیرفت / ... (همان: ۳۶۷ -
۳۶۱).

به گفته م. آزاد فروغ با انتشار شعر آیه‌های زمینی (همان: ۳۶۷ - ۳۶۱) نشان داد که
همچون تی. اس. الیوت نسبت به جهان دیدگاهی آپوکالیستی دارد؛ بدین معنی که عاقبت بدی
را برای جهان به تصویر می‌کشد (مشرف آزاد، ۱۳۷۸: ۴۹ - ۴۸).

فروغ بر اساس این اصل که «شاعر باید رها از نفس خویشتن باشد»، از حیث دانش و
بیش هنری همه چیز است؛ اما در عین حال هیچ چیز نیست. همچنین هویت ندارد؛ اما پیوسته

در حال آگاهی دادن به دیگران است. در همین راستاست که «کیتس» معتقد است که شعر باید آن گونه طبیعی سروده شود که وجود برگ بر درخت (مقدادی: ۲۸۹).

۳- تردیدهای فروغ

جملات پرسشی در شعر فروغ که اغلب دارای معانی ثانوی هستند، بسامد بالایی دارند و شایسته ی تأمل و تحقیق هستند. فروغ شاعر تردیدها و واقع شدن در بین اسرار است؛ بدون آنکه در پی کشف پاسخ آن‌ها باشد. وی در این گزاره های پرسشی، گاهی به سبب عدم اغتنام فرصت از گذشته، اظهار ندامت می کند:

میان پنجره و دیدن / همیشه فاصله ای ست / چرا نگاه نکردم؟ / مانند آن زمان که مردی از کنار درختان خیس گذر می کرد (فرخ زاد: ۴۳۰).

گاهی نیز در حالت تردید و عدم اطمینان قرار دارد:

آیا زنی که در کفن انتظار و عصمت خود خاک شد جوانی / من بود؟ / آیا دوباره من از پلّه های کنجکاوای خود بالا خواهم رفت؟ (همان: ۴۴۷).

آیا دوباره گیسوانم را / در باد شانه خواهم زد؟ / ... / و شمعدانی ها را / در آسمان پشت پنجره خواهم گذاشت؟ (همان: ۴۳۱).

در جاهایی، بخصوص در دو مجموعه ی آخرش، جملاتی را با قید شاید مطرح نموده، که بیشتر جنبه ی فلسفی دارند و با شک و تردید و عدم اطمینان همراهند:

زندگی شاید / یک خیابان دراز است که هر روز زنی با زنبیلی از آن می گذرد / زندگی شاید / ریسمانی است که مردی با آن خود را از شاخه می آویزد / زندگی شاید طفلی است که از مدرسه برمی گردد (همان: ۴۱۶-۴۱۵).

در جاهایی نیز وی در بین اسرار مختلف و ناشناخته قرار می گیرد:

و در شهادت یک شمع / راز منوری است که آن را / این آخرین و آن کشیده ترین شعله خوب می داند (همان: ۴۳۸).

پنداشتم آن زمان که رازی است / در زاری و های های دریا / شاید که مرا به خویش
می‌خواند / در غربت خود خدای دریا (همان: ۱۷۲).

باید گفت فروغ شاعری بسیار جستجوگر است؛ دائم می‌جوید؛ اما در پی کشف واقعیت و
پاسخ سؤالات خود نیست. شاید علت این امر به نظر وی، این باشد که یافتن پاسخ برای این
گونه پرسش‌ها از عهده ی بشر خارج است و آدمی در مقام تحیر این‌گونه سؤالات و تردیدهای
اساسی را مطرح می‌کند و می‌داند که نهایت آگاهی انسان و اجتماع، متحیر شدن در دانش
سکوت است.

صاحب کتاب «تاریخ تحلیلی شعر نو» در مورد این مصرع فروغ «از آینه پیرس نام نجات
دهنده‌ات را» (همان: ۴۴۷)، می‌نویسد: «او که در جستجوی راز زمان است و زبان لحظه‌ها را هم
دریافته است، می‌فهمد که نه فقط او و نه فقط کل آدمیان چون مجسمه سیمانی در برابر سرمای
ناگزیر در راه ناتوان‌اند و قادر به عملی نیستند ... (شمس لنگرودی، ۱۳۷۷، ج ۳: ۲۰۰). همچنین
وی، اجتماعی را که در محفل عزای آینه‌ها سوگواری‌اند، رسنده به درک هستی آلوده زمین دانسته
و پس از این مرحله معتقد است که آن‌ها در دانش سکوت متحیر مانده‌اند (همان، ج ۳: ۲۰۱).

۴- نداشتن تعصب

فروغ با اصالت دادن به شعر، هنر و اندیشه، توجه خود را از شاعر به شعر و از قائل به قول
معطوف می‌نماید و این نوع نگاه در امر نقد و ارزیابی شعر و هنر واقع بینانه‌تر و درست‌تر است.
وی در شعر زیرهنر شعر را یار و دلدار جانی خود معرفی می‌نماید:

لیک من خسته جان و پریشان / می‌سپارم ره آرزو را / یار من شعر و دلدار من شعر /
می‌روم تا به دست آرم او را (فرخ‌زاد: ۱۴۰).

وی از آنجا که مصداق بارز یک شاعر رها از نفس خویشتن است، از هرگونه شهرت طلبی،
تظاهر و زندگی مبتذل دیگران گریزان است و نسبت به تعریف و تمجیدهای دیگران در مورد
خود، بی‌اعتناست:

بگسسته‌ام ز ساحل خوش‌نامی / در سینه‌ام ستاره ی طوفان است (همان: ۲۴۹).
 در شعر «ای مرز پرگهر» از به دست آوردن افتخارهای دروغین ناراضی است و با طنزی تلخ می‌سراید:

فاتح شدم / خود را به ثبت رساندم / خود را به نامی در یک شناسنامه مزین کردم / و هستی‌ام به یک شماره مشخص شد / پس زنده باد ۶۷۸ صادره از بخش ۵ ساکن تهران ... (همان: ۴۰۹-۴۰۱).

انتقاد شدید، جدی و ظالمانه فروغ از آثار خودش، از نشانه‌های دیگر بی‌تعصبی وی به شمار می‌رود: «وقتی به کتاب تولدی دیگر نگاه می‌کنم، متأسف می‌شوم. حاصل چهار سال زندگی خیلی کم است. از خودم انتظار بیشتری داشتم و دارم ... من درمورد کار خودم قاضی ظالمی هستم ... من از کتاب تولدی دیگر ماه‌هاست که جدا شده‌ام (مرادی کوچی، ۱۳۷۹: ۳۰۲).

۵- خودداری از بیان احساسات فردی

فروغ جزء آن دسته از شاعرانی نیست که در بیان احساس‌ها و عواطف، من فردی و عادی خود را معیار و محور قرار دهد؛ به نظر صاحب کتاب «انسان در شعر معاصر»، در شعر وی، با آن منی که خود را خودبین و عقل کل بداند و دیگران را غلط بیندارد، کمتر روبه‌رو هستیم (مختاری، ۱۳۷۸: ۶۲۰). باید افزود که وی بعدها با حرکت از من فردی، به سوی من عام توانسته است از دل اجتماع نیز بگذرد؛ مثلاً در شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست» (فرخ زاد: ۴۵۶)، عناصر فردی شعر خود را با عناصر اجتماعی، مذهبی، تاریخی و ... در هم می‌آمیزد. در اینجا برخلاف شعر «دختر و بهار» (همان: ۱۳۵) که در آن تعبیر رؤیای رسیدن به شهزاده، فقط قرار است برای یکی از دختران تحقق پیدا کند، خواب بیننده، همان دختر بهار نیست؛ بلکه صورت نوعی خواب بیننده است (براهنی، ۱۳۷۵: ۱۲۶-۱۱۸) نوعی از عناصر فردی، اجتماعی، تاریخی و ... فراتر است.

در شعر سه شاعر بزرگ انگلیسی‌الصل (بیتس، ازراپائونند و تی. اس. الیوت) به جای یک شخصیت، چند شخصیت سخن می‌گویند. این بدان معنی است که خود شاعر از میان رفته و به من‌های دیگر فرصت سخن گفتن می‌دهد. به نظر «تی. اس. الیوت» شاعری خودداری نمودن از احساسات فردی است. البته این امر به معنی نادیده گرفتن احساسات خود نیست. همچنین وی معتقد است: همان گونه که بیان عواطف فردی موجب تنزل شعر از اعلی‌علیین به اسفل سافلین می‌گردد، غنی کردن درون مایه شعر از احساسات و خواسته‌های عام انسانی، آن را مقبول خاطر خاص و عام می‌کند (الیوت، ۱۳۷۵: ۱۱۳). می‌توان گفت: این جمع‌وی، به تصور من و مای نیمایی نزدیک‌تر است (براهنی: ۱۱۶).

شعر فروغ- که به گفته صاحب‌کتاب «ادوار شعر فارسی» همچون شعر شاعران بین سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۳۲، تحت تأثیر ترجمه شعرهای «بودلر»، «رمبو»، «الوار»، «آراگون» و به‌خصوص شعر «تی. اس. الیوت» قرار دارد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۶۷ و جلالی، ۱۳۷۲: ۵۸ و صفاریان، ۱۳۸۱: ۷۷) دارای نیتی آشکار نسبت به ما نیست؛ بلکه بیشتر به خاطر موضوع خود، در عمق دل‌های ما جای می‌گیرد:

سکوت چیست؟ چیست؟ چیست؟ ای یگانه‌ترین یار / سکوت چیست؟ به جز حرف‌های
ناگفته / من از گفتن می‌مانم اما زبان گنجشکان / زبان زندگی جمله‌های جاری جشن طبیعت
است / زبان گنجشکان یعنی بهار، برگ، بهار / زبان گنجشکان یعنی نسیم، عطر، نسیم / زبان
گنجشکان در کارخانه می‌میرد (فرخ زاد: ۴۳۵).

«کیتس» نیز از شعری که دارای نیتی آشکار باشد، اعلام انزجار می‌کند و بر این نظر است که زیبایی براننده‌ی گل‌های عزلت‌زده است. اگر این گل‌ها خود را در معرض نمایش قرار می‌دادند و می‌گفتند که زیبایی مرا بستاید. من فلان گل هستم، چقدر زشت می‌نمودند! (مقدادی: ۲۸۸).

صائب تبریزی نیز هنر را در پرده نمایان‌تر دانسته است همان گونه که اگر جوهر از آینه جدا گردد، زنگاری بیش نخواهد بود و اصالت خود را از دست خواهد داد:

هنر آن است که در پرده نمایان باشد جوهر از آینه بیرون چو فتد زنگار است
(صائب، ۱۳۸۳، ج ۲: ۷۲۰)

عوامل ایجاد رهایی از خویشتن در فروغ

عشق، آرمان‌خواهی، تعهد به زندگی، خداباوری، درد و رنج، شاعری و تنهایی، از جمله عواملی هستند که موجب تحوّل و تکامل در وجود فروغ فرخ زاد می‌شوند تا وی بتواند به یاری آن‌ها خودخواهی و خودمحوری را کنار گذاشته و آگاهانه با انسان و دیگر موجودات احساس همدلی نماید و لبریز از ایثار و محبت باشد.

۱- عشق

محور اندیشه و عواطف فروغ فرخ‌زاد در دوره‌ی اول حیات وی، عشق مجازی و در دوره‌ی دوم عشق جاودانی است؛ تا آنجا که با عشق به مرحله‌ی وحدت و یگانگی می‌رسد و این اکسیر اندک اندک به معبود تبدیل شده و وی را برای عبادت خود آماده می‌کند و تنها همین محبوب است که او را از ناامیدی نجات می‌دهد (حقوقی، ۱۳۸۴: ۲۳ و فرخ‌زاد: ۳۲۹، ۴۴۶).

به هر حال عشق، چه این سری و چه آن سری، او را از عالم خودخواهی و غرور بیرون می‌برد و او را غرق شور و شغف می‌نماید:

این دگر من نیستم من نیستم حیف از آن عمری که با من زیستم

(فرخ‌زاد: ۳۳۳)

از زمانی که عشق در قلبش پدیدار شده، سراپا ایثار گشته است:

عشق چون در سینه‌ام بیدار شد از طلب پا تا سرم ایشار شد

(همان)

بارها تأکید می‌کند که در سایه‌ی عشق از خود رها می‌گردد، هرچند بی اعتبار و فرار باشد. همچنین معتقد است: اگرچه در میان جامه‌های عروسی پوسیده باشد، باز تاج عشق بر سر می‌نهد (همان: ۳۲۹، ۴۳۶، ۳۱۲، ۲۷۹). فروغ هنگامی که در معرض هجوم ظلمت تردیدها قرار

می‌گیرد، به یاری عشق محبوب خود، بی‌باک و بی‌غم است و جز درد خوشبختی احساسی ندارد:

ای در بگشوده بر خورشیدها / در هجوم ظلمت تردیدها / با توام دیگر ز دردی بیم نیست / هست اگر جز درد خوشبختیم نیست (همان: ۳۳۱).

۲- آرمان خواهی فروغ

انسان والایی چون فروغ، در کارهای هنری نظیر: شعر، و یا هرگونه خدمتی احساس تعهد می‌کند. انگیزه‌ی وی در روی آوردن به عالم شعر و هنر، دست یافتن به مال، شهرت و یا مقام نیست؛ بلکه علت آن این است که رسالت هنر خود را که همان اعلام وجود نوع بشر، نفی مرگ، اعلام خواسته‌های زنان مظلوم، کمک به کودکان معصوم و ... است، بسیار فراتر از نیازهای مادی می‌داند (همان: ۳۷ و شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۷۰ و مرادی: ۳۲۷).

وی پس از پرداختن به این گونه ارزش‌های پشری سرانجام جان خود را در راه عشق به بچه‌های دبستانی در اثر تصادف فدا کرد (۱).

۳- تعهد فروغ به زندگی

فروغ با وجود افراط و تفریط در داوری نسبت به زندگی آدمی در کره خاکی، و نیز نگرش فلسفی به آن، سرانجام به نظر نهایی خود در این زمینه دست یافته است:

هرگز از زمین جدا نبوده‌ام / با ستاره آشنا نبوده‌ام / روی خاک ایستاده‌ام / با تنم که مثل ساقه گیاه / باد و آفتاب و آب را / می‌مکد که زندگی کند (فرخ‌زاد: ۳۰۳-۳۰۲).

بارور ز میل / بارور ز درد / روی خاک ایستاده‌ام / تا ستاره‌ها ستایشم کنند / تا نسیم‌ها نوازشم کنند (همان: ۳۰۳).

همان طور که ملاحظه می‌شود، فروغ تن دادن آدمی را به زندگی در این عالم که مستلزم زندگی اجتماعی و درک درد انسانی است، نشانه‌ی بزرگی و لیاقت و کرامت وی می‌داند و

پذیرش این کار مهم (بندگی و عبادت خدا و خدمت به بندگان او) از سوی او، قابل ستایش و نوازش است. چه زمین و آسمان‌ها و دیگر موجودات از تعهد آن‌ها بپایندگی (الاحزاب: ۷۲). همچنین وی در جایی می‌گوید: آدمی برای وحشی‌گری، شهوت رانی و زندگی محقر آفریده نشده است؛ بلکه فلسفه‌ی وجودی نوع بشر، اصالت وجودی و زندگی انسان‌دوستانه و شرافتمندانه‌ی اوست:

مرا به زوزه‌ی دراز توخّش / در عضو جنسی حیوان چه کار؟ / مرا به حرکت حقیر کرم در خلأ گوشتی چه کار؟ / مرا تبار خونی گل‌ها به زیستن متعهد کرده است / تبار خونی گل‌ها می‌داند؟ (فرخ زاد: ۴۶۶).

۴- خداباوری و عرفان

در آثار فروغ، به ویژه، دو مجموعه‌ی آخر او (تولد دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد)، بارقه‌ها و نشانه‌هایی از تجربه‌های عرفانی دیده می‌شود که موجب از خود بی‌خود شدن و جذب وی می‌گردد؛ نظیر «پیوستن به اصل روشن خورشید» و «آرزوی پرواز به سوی جاودانگی» در شعر زیر:

نهایت تمامی نیروها پیوستن است پیوستن / به اصل روشن خورشید / و ریختن به شعور نور ... (همان: ۴۶۵).

پرنده‌ای که مرده بود به من پند داد که پرواز را به خاطر بسپارم (همان: ۴۶۸). در شعر او، علاوه بر اشارات عرفانی، جلوه‌هایی از خداجویی، مناجات با معبود، ایمان و تسلیم قلبی نیز وجود دارد (همان: ۴۴۴، ۴۶۸، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۶).

ورود عناصر مذهبی در شعر وی نیز، حاکی از خداجویی و خداباوری اوست: گنبد آشنای مسجد پیر / کاسه‌های شکسته را می‌ماند / مؤمنی بر فراز گلدسته / با نوایی حزین اذان می‌خواند (همان: ۲۶۸).

می‌توان در گور مجهولی خدا را دید / می‌توان با سکه‌ای ناچیز ایمان یافت / می‌توان در حجره‌های مسجدی پوسید / چون زیارت‌نامه خوانی پیر (همان: ۳۴۱).
 این کیست؟ / این کسی که روی جاده ابدیت / به سوی لحظه توحید می‌رود (همان: ۴۳۵).
 به عقیده ی برخی، از آنجا که فروغ در پی حقایق غیر مادی است و در آرزوی حافظ زمان شدن است و خدایش همچون خدای «سپهری» به او نزدیک‌تر است و ... شعر وی، توحیدی-ترین اشعار روزگار او به شمار می‌رود (صاعدی، ۱۳۸۶: ۱۱۴).

۵- تنهایی و خلوت‌گزینی

فروغ پس از جدایی از شوهر و پسر خود، تنها شد؛ به همین سبب یکی از مهم‌ترین موضوعات شعری وی، تنهایی است. در شعر زیر به دنیای جدید تنهایی سلام می‌دهد و وجود خود را به او تسلیم می‌کند؛ چرا که می‌داند که ابرهای سیاه غم، در حکم نشانه‌های تازه ی تزکیه و پاکی هستند؛ بنابراین چنین دنیایی دوست داشتنی و خواستنی خواهد بود:
 سلام ای غرابت تنهایی / اتاق را به تو تسلیم می‌کنم / چرا که ابرهای تیره همیشه / پیغمبران آبه‌های تازه ی تظهيرند ... (همان: ۴۳۷).
 من مثل دانش‌آموزی / که درس هندسه‌اش را / دوست می‌دارد تنها هستم (همان: ۴۳۷).
 در این عالم تازه و شگفت، دل عاشق فروغ بیشترین بهره را می‌برد و فرصت می‌یابد به بهانه‌های ساده ی خوشبختی خود بنگرد:
 در اتاقی که به اندازه ی یک تنهایی است / دل من / که به اندازه ی یک عشق است / به بهانه‌های ساده ی خوشبختی خود می‌نگرد (همان: ۴۱۷-۴۱۶).

۶- درد و رنج

نگرش غالب فروغ نسبت به درد و رنج، فلسفی، پیچیده، شاعرانه و سرشار از اعلام وجود، زندگی عاشقانه و درد جاودانگی است. نویسنده ی کتاب «راهنمای ادبیات معاصر» او را

دردکشیده‌ترین شاعر معاصر می‌داند و معتقد است: شعرهایی که برای پسرش، مرگش، زندگی خانوادگی و ... سروده، همگی از روحی سخت آزوده و زخمی او حکایت دارد (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۶۳).

وی به‌ظاهر از درد و رنج می‌نالند؛ اما در باطن، با آن مأنوس گشته و دمساز شده است؛ گویی پیام وی همان گفته‌ی صاحب کتاب «درد جاودانگی» است که معتقد است: رنج به ما می‌گوید که وجود داریم و جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، وجود دارد. همچنین رنج به ما می‌آموزد که خدا هست. درد، خدا را برای ما کشف می‌کند و ما را به سوی عشق او سوق می‌دهد (اونامونو: ۲۶۸).

در شعر زیر از فروغ، زندگی، عشق و درد و رنج زنجیروار به هم پیوسته و جدایی ناپذیرند: بر جدار کلبه‌ام که زندگی است / با خط سیاه عشق / مردمان رهگذر: / قلب تیرخورده / شمع واژگون / ... (فرخ زاد: ۳۰۴).

وی در جایی، خود را به سبب انتخاب زندگی در کره‌ی خاکی که به معنی پذیرش بندگی و پرستش خداست، شایسته‌ی ستایش و نوازش می‌داند:

بارور ز میل / بارور ز درد / روی خاک ایستاده‌ام / تاستاره‌ها ستایشم کنند / تا نسیم‌ها نوازشم کنند (همان: ۳۰۳).

همچنین او، ستیزه کردن با درد و رنج را دریغ دانسته و معتقد است: برای نوشتن شعر تازه، بوییدن شکوفه غم، ضرورت دارد:

احساس می‌کنی که دریغ است / با درد خود اگر بستیزی / می‌بویی آن شکوفهٔ غم را / تا شعر تازه‌ای بنویسی (همان: ۲۵۷).

در غم‌گرایی و اندوه‌پرستی فروغ همین بس که وی، آرزو دارد تمام ویژگی‌های غم‌انگیز پاییز را داشته باشد؛ برگ‌های آرزویش به زردی بگراید. اشک‌هایش همچون باران دامنش را رنگ بزنند ... (همان: ۱۸۷-۱۸۶).

فروغ در شعر زیر خود را پری کوچکی می‌داند که در سایه غم و اندوه، توانسته است در اقیانوسی مسکن داشته باشد و دل خود را درون نی‌لبکِ چوبین (شعر) از هر گونه گزندگی در امان نگه دارد:

من / پری کوچک غمگینی را / می‌شناسم که در اقیانوسی مسکن دارد / و دلش را در یک نی‌لبکِ چوبین (۲) / می‌نوازد آرام آرام (همان: ۴۱۹).

۷- مرگ خواهی

یکی دیگر از عواملی که فروغ را یاری می‌کند تا از محدوده ی تنگِ خودبینی و دایره ی هستی خارج شده و به عالم فرامادی وارد شود، روحیه ی مرگ‌خواهی اوست. وی در عالم فرامادی، واقعیتِ مرگ را به دیده ی دل، می‌بیند و وقوع آن را برای نوع بشر در یکی از همین روزهای عادی پیش بینی می‌کند و خودش بر آن دل خوش می‌کند:

مرگ من روزی فرا خواهد رسید / در بهاری روشن از امواج نور / در زمستانی غبارآلود و دور / یا خزانی خالی از فریاد و شور ... (همان: ۲۸۳ - ۲۸۰).

از آنجا که فروغ هر آنچه را که بویی از جاودانگی داشته باشد، دوست دارد، از لبانِ خاموشِ مرگ نیز یک بوسهٔ جاودانه می‌طلبد:

... ای مرگ از آن لبانِ خاموش / یک بوسه ی جاودانه می‌خواهم (همان: ۱۲۰).

فروغ همچون برخی از شاعرانِ هم‌عصرِ خود، نظیر: توللی، نادرپور، اخوان ثالث و ... سرشار از خواهشِ مرگ است (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۳۳) و درخت کوچک وجودش به دنبال خانه‌ی باد ویرانگر است:

آه من پر بودم از شهوت - شهوت مرگ ... (فرخ زاد: ۳۲۵).

درختِ کوچک من / به باد عاشق بود / به باد بی‌سامان / کجاست خانه ی باد؟ / کجاست خانه ی باد؟ (همان: ۳۱۹).

۸- شاعر بودن

به عقیده‌ی فروغ، آدمی باید در تمام لحظه‌های زندگی، چه هنگام شعر سرودن و چه در روابط روزانه، شاعر باشد؛ زیرا شاعر بودن یعنی انسان بودن. همچنین وی بر این اعتقاد است که لازمه‌ی شاعر و هنرمند شدن، خود را ساختن و کامل کردن است. در غیر این صورت هر آدمِ حریص، ظالم و نابکاری را نمی‌توان شاعر دانست؛ وی در یکی از مصاحبه‌ها گفته است: «به یک چیز دیگر هم معتقدم و آن شاعر بودن در تمام لحظه‌های زندگی است. شاعر بودن یعنی انسان بودن. بعضی‌ها را می‌شناسم که رفتار روزانه‌شان هیچ ربطی به شعرشان ندارد؛ یعنی فقط وقتی شعر می‌گویند، شاعر هستند. بعد تمام می‌شود. دومرتبه می‌شوند یک آدمِ حریص شکموی ظالمِ تنگ نظر بدبخت حسود فقیر... فکر می‌کنم کسی که کار هنری می‌کند، باید اول خودش را بسازد و کامل کند. بعد از خودش بیرون بیاید و به خودش مثل یک واحد از هستی و وجود نگاه کند... (مشرف آزاد، ۱۳۷۸: ۳۶۰).

نتیجه

دانش و بینش خاص هنری، بی‌تعصبی، تفکر فلسفی، احساس همدلی با انسان و دیگر موجودات زنده، خداباوری، تعهد به زندگی، داشتن آرمانی واحد، عشق، بیان احساسات و دردهای نوع بشر، از نشانه‌های آشکاری است که فروغ توانایی قرار گرفتن در میان تردیدها، اسرار و عدم اطمینان‌ها را یافته و به یکی از ویژگی‌های مهم، برجسته و لازم شاعران انسان‌گرا که همان «رهای از نفس خویشتن» است، دست پیدا کرده است. از لحاظ این ویژگی، وی با بزرگانی همچون: شکسپیر، کیتس و تی. اس. الیوت قابل قیاس است.

منابع

- ۱- قرآن کریم، با ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای. انتشارات أسوه.
- ۲- الیوت، توماس استرنز (۱۳۷۵) برگزیده ی آثار در قلمرو نقد ادبی. ترجمه و تألیف سید محمد دامادی. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی.
- ۳- اونامونو، میگل د (۱۳۸۵) درد جاودانگی. ترجمه بهاء‌الدین خرّمشاهی. چاپ هفتم. تهران: انتشارات ناهید.
- ۴- براهنی، رضا (۱۳۷۵) بحران رهبری نقد ادبی و رساله حافظ. چاپ اول. تهران: انتشارات ویستار.
- ۵- جلالی، بهروز (۱۳۷۲) جاودانه زیستن در اوج ماندن. چاپ اول. تهران: انتشارات مروارید.
- ۶- حقوقی، محمد (۱۳۸۴) شعر زمان ما (۴) فروغ فرخ‌زاد. چاپ نهم. تهران: انتشارات نگاه.
- ۷- زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۴) چشم انداز شعر معاصر ایران. چاپ دوم. تهران: نشر ثالث.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰) ادوار شعر فارسی. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.
- ۹- شمس لنگرودی، محمد (۱۳۷۷) تاریخ تحلیلی شعر نو. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- ۱۰- شمیسا، سیروس (۱۳۷۶) نگاهی به فروغ. چاپ سوم. تهران: انتشارات مروارید.
- ۱۱- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳) راهنمای ادبیات معاصر. چاپ اول. تهران: نشر میترا.
- ۱۲- صائب، محمد علی (۱۳۸۳) دیوان صائب تبریزی. به کوشش محمد قهرمان. چاپ چهارم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۳- صاعدی، عبدالعظیم (۱۳۸۶) خداباوری در شعر فروغ. چاپ اول. تهران: انتشارات زوار.
- ۱۴- صانع‌پور، مریم (۱۳۷۸) نقدی بر مبانی معرفت‌شناسی اومانیستی. چاپ اول. تهران: دانش و اندیشه معاصر.
- ۱۵- صفاریان، ناصر (۱۳۸۱) آیه‌های آه. چاپ اول. تهران: نشر روزنگار.
- ۱۶- فتوحی رودمعجنی، محمود (۱۳۸۶) بلاغت تصویر. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.

- ۱۷- فرخزاد، فروغ (۱۳۷۹) دیوان اشعار فروغ. با مقدمه بهروز جلالی. چاپ هفتم. تهران: انتشارات مروارید.
- ۱۸- مختاری، محمد (۱۳۷۸) انسان در شعر معاصر. چاپ دوم. انتشارات توس.
- ۱۹- مرادی کوچی، شهناز (۱۳۷۹) شناخت نامه فروغ فرخزاد. چاپ اول. تهران: نشر قطره.
- ۲۰- مشرف آزاد تهرانی، محمود (۱۳۷۸) پریشادخت شعر. چاپ دوم. تهران: نشر ثالث.
- ۲۱- مقدادی، بهرام (۱۳۷۸) فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی. چاپ اول. تهران: انتشارات فکر روز.

